

● «یک اندیشه خوب، اگر بد عرضه شود تا مدت‌ها مرده می‌ماند.» (۱)
«استانیلاوسکی»

* * *

در ابتدا اندیشه بود

سومین یادواره‌ی تئاتر دفاع مقدس نیز سپری شد. این یادواره اگر هیچ حرف تازه‌ای در عرصه‌ی تئاتر دفاع مقدس نداشت، حداقل به ما ثابت کرد که هنوز نوشتن برای تئاتر را یاد نگرفته‌ایم. مقاله‌نویسی، پند و اندرز و شعار بر روی صحنه خاصیتش را از دست داده است و مدت‌هاست که دیگر برای مردم جذابیت ندارد. اما انگار که نمی‌خواهیم این واقعیت را قبول کنیم و یا نمی‌توانیم!...

همه‌جا گفته‌ایم که تئاتر دفاع مقدس، تجسم یک نوع جهان‌بینی به‌رویی صحنه است. نوعی جهان‌بینی که از مذهب ما نشأت می‌گیرد و به‌همین دلیل مثل خود زندگی ارزشمند و والا است. اصولاً در تمام هنرها، آنچه که به‌عنوان تکیه‌گاه اصلی عمل می‌کند، محتوا و اندیشه‌ی پنهان در هنر است و در تئاتر دفاع مقدس، عنصر اندیشه از همیشه پررنگ‌تر می‌شود. چراکه این نوع تئاتر اصلاً با باورهای عقیدتی و افکار مخاطبان خود سر و کار دارد. به‌همین دلیل باید برای آن حرمت قائل شد. این نوع تئاتر به‌قصد سرگرمی روی صحنه نمی‌آید، بلکه با تجسم صحنه‌ای، در واقع رسالت خود را به‌انجام می‌رساند. رسالت نشر و آشناسازی مخاطب با واقعیت مقدسی که امروز به‌زندگی ما هدف و معنا بخشیده است.

نمی‌توانیم منکر شویم که بسیاری از نمایشهایی که تحت عنوان تئاتر دفاع مقدس به‌رویی صحنه می‌آیند، از این اندیشه‌ی متعالی بهره برده‌اند. اما به‌هیچ طریق نتوانسته‌اند آن را در قالب نمایش بر صحنه عینیت بخشند و این نقیصه قبل از هرچیز به‌ضعف نمایشنامه‌نویسی در تئاتر کشور و به‌خصوص در حیطه‌ی تئاتر دفاع مقدس بازمی‌گردد چراکه نوشتن در زمینه‌ی دفاع مقدس، به‌دو دلیل مشکل‌تر از نمایشنامه‌نویسی عمومی است: ۱- یک اندیشه‌ی متعالی باید با زبان صحنه‌ای و درخور فهم همه‌ی مخاطبان بیان شود. ۲- اصولاً شگفتی و قداست برخی لحظه‌ها چنان است که هیچ محدودیتی را در قالبهای مختلف بر نمی‌تابد، مگر اینکه از ظرافت و زیبایی آن کاسته شود و شکلی مستقیم و سطحی پیدا کند.

با وجود تمام این دشواریها، گهگاه در تاریکی یکنواخت صحنه‌ها، آثاری پیدا می‌شوند که همچون بارقه‌ای می‌درخشند و ناپدید می‌شوند. این‌گونه آثار کمیاب، روح و اندیشه‌ی اصلی جریان دفاع مقدس را در قالب نوشتاری مناسب بیان کرده‌اند. پس در گام اول تمام مشکل ما از



شور از یاد رفته‌ی یادواره‌ها...



● چیستا یثربی

شاهد تغییر ماهیت و استحاله‌ی ارزشهایی باشیم که زندگی‌مان را بر مبنای آنها بقا نهاده‌ایم. مسئله‌ی دفاع مقدس و عاشورا واقعیت‌هایی است که دیدگاه ما را نسبت به‌شیوه‌ی زیستن متحول کرده است و حتی نوع نیازهای وجودی ما را تغییر داده است. حال ما نمی‌توانیم به‌تک‌بعدی‌ترین برداشت از این ارزشها اکتفا کنیم و آنها را نماینده‌ی خوبی برای معرفی و نشر افکارمان بدانیم. به‌همین دلیل باید مراقب طرز تلقی تماشاگر بود. تماشاگرانی که با دلی پرامید برای دیدن آثار تأثیرگذار که نپازهای روحی‌شان را پاسخ بگویند، به‌دیدن نمایشهای ما می‌آیند؛ نباید با حالتی سرخورده و حتی عنادآمیز سالن را ترک کنند و معتقد باشند که قدرت نفی تمام عناصر موجود در نمایش را دارا هستند. این وضع کم‌کم به‌جایی می‌رسد که تماشاگران به‌تسخیر و تکذیب نمایش عادت می‌کنند.

به‌یاد جمله‌ی یکی از منتقدان می‌افتم که می‌گوید: «اگر نمایشی تماشاگرش را عصبی کند و هیچ ارتباطی با او برقرار نکند، باید به‌او حق داد که حتی لحظه‌ای نخواهد درباره‌ی ارزشهای احتمالی در آن کار فکر کند.» (۲)

۳- مشکل از کجا شروع می‌شود و به کجا می‌رسد؟

معمولاً مشکل از آنجا شروع می‌شود که ما دقیقاً برخلاف جهت روند معمول در جریان تئاتری حرکت می‌کنیم. هرگاه قرار است تئاتر خوبی به‌رویی صحنه بیاید که حرف جهان‌شمولی را در خود نهفته دارد معمولاً اول متن خوبی در دسترس است. سپس کارگردانی که به‌تکنیک کار آشناست پیدا می‌شود و در قدم سوم بازیگران پا به‌میدان ملی‌گذارند. ضرورت‌های زمانی موج و تنش‌های حاصل از هر جشنواره، معمولاً ما را در روندی در خلاف جهت مرسوم به‌حرکت وامی‌دارد. یعنی در ابتدا گروهی به‌دور هم جمع می‌شوند و قرار می‌گذارند که مثلاً برای جشنواره‌ی تئاتر دفاع مقدس کاری را آماده کنند. یک نفر از میان آنها سمت کارگردان را به‌عهده می‌گیرد و بعد به‌دنبال متنی می‌گردند که بتوانند روی آن کار کنند و چون معمولاً متنی پیدا نمی‌شود، براساس همفکری و اتودهای گروهی، به‌طرحی می‌رسند که پس از بداهه‌سازی‌هایی روی آن، شکل متن را به‌خود می‌گیرند. تا اینجا شاید اوضاع چندان غریب نباشد. چون در واقع بسیاری

متون نمایشی است و به‌قول یکی از منتقدان تئاتر معاصر «روشن نبودن رابطه‌ی هنر نمایش با ادبیات» خود در واقع یکی از مسائل انتقادی مهم تئاتر جدید است.»

۲- تماشاگران منتقد می‌شوند

برگزاری جشنواره‌هایی که بار فرهنگی و هنری بالایی نداشته باشند از یک سو اصل موضوع جشنواره را لوٹ می‌کند و از سوی دیگر نسل جدیدی از تماشاگران منتقد بدین به‌جامعه‌ی تئاتری تحویل می‌دهد. از همان دسته منتقدانی که معتقدند «تئاتر کشور مرده است و هیچ راه نجاتی برای آن نیست».

نمایشی که تماشاگر را از لحاظ حسی و عقلانی درگیر خود کند و بر روی او تأثیر بگذارد، جایی برای سرخورد منتقدانه صرف با کار باقی نمی‌گذارد. نمایشهای خوب حتی منتقدان حرفه‌ای را از قالب خود بیرون می‌آورند و برای لحظه‌ای او را با لذت یک تماشاگر معمولی بودن، آشنا می‌کنند. در اینجا منظور از تماشاگر معمولی، کسی است که نمایش را به‌خاطر خود نمایش ببیند، بفهمد و دوست داشته باشد، نه اینکه با دلایل مختلف (و یا حرفه‌ای) به‌تماشای نمایش آمده باشد و پیشداوری خود را نیز به‌همراه خود وارد سالن کرده باشد و دائم برای تمام شدن نمایش ثانیه‌شماری کند. متأسفانه اجراهای ضعیف حداقل ضایعه‌ای که به‌بار می‌آورد، تربیت نادرست تماشاگر و تبدیل کردن او به‌منتقدی بدبین و بیزار از تئاتر است. در پایان بسیاری از نمایشهای سومین یادواره‌ی تئاتر دفاع مقدس، گوش سپردن به‌صحبت‌های تماشاگران در محوطه‌ی تئاتر شهر، اطلاعات زیادی درباره‌ی روند اجرای یادواره در اختیار ما قرار می‌داد. اکثر تماشاگران با برخوردی منتقدانه، روی کار قضاوت ارزشی می‌کردند، آن را ضعیف قلمداد و این برداشت خود را به‌سایر کارهای جشنواره نیز تعمیم می‌دادند. ذکر یک نکته ضروری است: برخورد منتقدانه با نمایشها نه تنها امری مثبت است بلکه لازمه‌ی تکامل فرهنگی تماشاگران است. اما نه آن نوع برخورد جزمی‌گرایانه‌ای که صرفاً به‌د آزار بینجامد و هرگونه تلاش را برای فهم بیشتر آنها عقیم بگذارد. به‌راستی چرا باید آثار یک یادواره، همگی احساس تدافعی را در تماشاگر پدید آورند، در صورتی که مفاهیم مطرح شده در آن آثار، برای او اهمیت زیادی دارد و با آنها زندگی کرده است. آیا به‌این دلیل نیست که ما نمی‌توانیم



از گروههای نمایشی جهان نیز براساس متن آماده و مکتوب کار نمی‌کنند.

اما اشکال اینجاست که گروه به دلیل تجربیات محدود، در اندازه‌ای نیست که بتواند حرف خود را به‌زیبایی مناسب و نمایشی بیان کند. از سویی دیگر در متونی که از قبل نوشته می‌شود، رد پای ساده‌اندیشی درباره‌ی مسائل مهمی چون فرهنگ ایثار، شهادت، جانبازان و... به چشم می‌خورد و بدتر از همه اینکه معمولاً نویسنده‌ی نمایشنامه می‌خواهد برطبق اوضاع روز، متن خود را به‌طریقی با اساطیر، افسانه‌های شاهنامه، عزاداری عاشورا، آیینی‌ها و مراسم قومی، و حتی مسائل روز سیاسی جهان ارتباط دهد، اما به دلیل عدم شناخت صحیح از بافت دراماتیک، حلقه‌های پیوند را گم می‌کند و در نهایت محتوای نمایش (که شاید تأمل برانگیز نیز باشد) در ته قالب آشفته‌ی کارگردان رسوب می‌کند و هریک از عناصر دیگر، مثل رنگ، نور، حرکات موزون، پهلوئی و شاهنامه‌خوانی، ورزشهای زورخانه‌ای، موسیقی محلی، نوحه‌خوانی و عزاداری و حتی تفسیر اخبار مثل اجزای وارفته بر روی رسوب اصلی در حرکتند و هیچ انحلالی میان اجزاء صورت نمی‌گیرد. تقصیر کیست؟ آیا گناه هنرمند مسئولیت‌پذیر شهرستانی یا تهرانی است؟ او که با دلی پر از شور و عشق یک تنه در برابر دریایی از مشکلات می‌ایستد تا اثر خود را زنده به‌روی صحنه ببرد؟ آیا اثری که در آن جایی برای تنفس فکری تماشاگر نباشد، می‌تواند واقعاً لقب زنده را یدک بکشد؟

و چه باید کرد؟ آیا زمان آن نرسیده است که از تمام حماسه‌ی دفاع مقدس تنها به‌برگزاری یک یادواره‌ی تئاتر در سال اکتفا نکنیم و واحدی فعال را در این بخش پدید آوریم که علاقمندان در طول سال به‌طور مستمر با جلسات هفتگی نمایشنامه‌خوانی و نقد و بررسی با شکل کارگاهی با مقوله‌ی تئاتر ارزشی دفاع مقدس آشنا شوند و هنرمندان شهرستانی نیز بتوانند به‌شکل مکاتبه‌ای از نوار ویدیویی یا کاست این جلسات استفاده کنند؟ آیا بهتر نیست که وعده‌های هر ساله را برای چهارمین یادواره جامه‌ی عمل بپوشانیم و یک گروه پژوهشی در زمینه‌ی نمایشنامه‌نویسی دفاع مقدس پدید آوریم و یا به‌نویسندگان دردآشنایی که توانایی نگارش خود را به‌اثبات رسانده‌اند، کارهایی الگوار سفارش دهیم و این کارها را نه به‌منظور شرکت در یادواره، بلکه برای اجرای عمومی و آموزش گروههای علاقمند، حمایت کنیم؟

از دو حال خارج نیست. ما یا مقوله‌ای به‌نام تئاتر دفاع مقدس را می‌خواهیم و یا خیر. اگر خواستار آن هستیم، باید برای رسیدن به آن از خود شایستگی نشان دهیم و تلاش کنیم. صدف برگزاری یک یادواره در سال با قناعت به‌حد اقل‌ها ما را نه تنها در این مسیر جلو نمی‌برد، که دچار عقب‌گردمان نیز می‌کند ولو اینکه در عمل شاهد بودیم که یادواره‌ی سوم از یادواره‌های قبل ضعیف‌تر بود. بنیاد حفظ ارزشهای دفاع مقدس که در برگزاری این یادواره‌ها، تلاش بسیاری از خود نشان داده است، وظیفه دارد که در طول سال این

حرکت را جهت ببخشد و نیروهای فعال و مستعد را در این زمینه جذب کند و امکان کار و اجرای عمومی برایشان فراهم آورد و کارهایشان را به‌محک نقد و بررسی بگذارد. تنها در این صورت امکان رشد این نوع تئاتر فراهم می‌شود و صد البته باید متون نمایشی خاص دفاع مقدس جمع‌آوری و منتشر شود که مشکل کمبود و ضعف متن تا حدودی برطرف شود. اما اگر شوق دوم درست باشد و ما اصلاً خواهان چنین تئاتری نباشیم، آن وقت دیگر صحبت کردن درباره‌ی راه‌حلهای پیشبرد این تئاتر، آب در هاون کوبیدن است و پرواضح است که در آن صورت اجرای یادواره‌های تئاتر دفاع مقدس نیز، بدون عشق و شوری خواهد بود که لازمه‌ی کار در چنین حیطه‌ای است. با خودمان صادق باشیم. آیا برای رسیدن به یک نوع تئاتر خاص که تا به حال کشور ما شاهد آن نبوده است، فقط دادن جایزه‌های کلان و تقسیم دست‌و‌دل‌بازانه‌ی لوح تقدیرها به‌نوعی که تمام گروهها در نهایت احساس رضایت کنند و از برگزاری یادواره نصیبی ببرند، ما را در رسیدن به یک تئاتر اصیل و مؤثر دفاع مقدس یاری می‌کند؟

آیا این همان انتظاری است که از پیام‌آوران افقهای دور داریم؟ حتماً چنین نیست. وگرنه دلتنگیهایمان را در تئاتر دفاع مقدس جستجو نمی‌کردیم. به‌امید روزی که صحنه‌های تئاتر دفاع مقدس، برای تمام حرفهای نگفته، جایی داشته باشد و برگزاری این یادواره به یک عادت تبدیل نشده باشد.

پی نوشت‌ها:

۱. تئاتر تجربی - جیمز روز اونز - ترجمه‌ی مصطفی اسلامی - سروش - ۱۳۶۹.
۲. ریמוوند ویلیامز - ترجمه‌ی مراد فرهادپور - مجله‌ی نمایش - شماره‌ی ۵ - ۱۵ اسفند ۶۶.